

دین و مدرنیته از نگاه آنتونی گیدنز^۱

فریبا طشت زر^۲

دانشجوی دکتری ادیان و عرفان دانشگاه آزاد، واحد علوم و تحقیقات تهران

حسین حیدری^۳

استادیار گروه ادیان، دانشگاه کاشان

جواد روحانی رصاف^۴

عضو هیأت علمی موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی

چکیده

کلید فهم اندیشه‌های دینی گیدنز در نظریه «مدرنیته متأخر» و انتقاد او از سنت جامعه‌شناسی کلاسیک است. از دید گیدنز، مدرنیته دارای دو مرحله اولیه و متاخر است و در هر یک از این دو مرحله، تعامل دین و مدرنیته یکسان نبوده است. درک و تفسیر نادرست از ماهیت مدرنیته در مرحله نخست آن، باعث شکل‌گیری این اندیشه شد که نفوذ و جایگاه اجتماعی دین در جامعه مدرن، کاهش یافته است و سرانجام ناپدید خواهد شد. اما در مرحله دوم مدرنیته، نوعی احیای گرایش‌های دینی و معنوی پدید آمده است که ریشه در ویژگی‌های خاص این مرحله دارد. وی، با بررسی پیامدهای مدرنیته و نقد اندیشه‌های جامعه‌شناسان اولیه (کارل مارکس، امیل دورکیم و ماکس وبر) چنین نتیجه می‌گیرد که دین در آستانه نابودی نیست، اما احیای گرایش‌های دینی مدرنیته متأخر به معنای بازگشت به دینداری سنتی هم نیست؛ دین می‌تواند با مدرنیته هم زیستی داشته باشد، مشروط بر آن که تن به گفتگو و باز اندیشی بسپارد.

کلید واژه‌ها

آنتونی گیدنز، مدرنیته اولیه، مدرنیته متأخر، دین، عرفی شدن، جنبش‌های دینی جدید، بنیادگرایی دینی.

۱. تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۱/۸/۱

۲. پست الکترونیک: Tashtzar78@gmail.com

۳. پست الکترونیک: Golestan1387@gmail.com

۴. پست الکترونیک: J.Rassaf@Imps.ac.ir

۱. مقدمه

دین، یکی از ویژگی‌های برجسته و فراگیر زندگی انسان است که از سپیده دم تاریخ تا به امروز، به شکل‌های گوناگون، کهن‌ترین فرهنگ‌های بشری را همراهی می‌کند. دین، به عنوان یک نهاد اجتماعی با سایر نهادها و نیروهای اجتماعی تشکیل دهنده جامعه ارتباط متقابل دارد^۱. هم‌چنین، انگیزه‌ای برای پیروی افراد جامعه از هنجارهای مورد نیاز آن جامعه است و پاسخ‌هایی را برای پرسش‌های وجودی انسان فراهم می‌کند^۲ که از هیچ منبع دیگری نمی‌توان به آنها دست یافت.

از سده پانزدهم میلادی به این سو و در پی دگرگونی‌هایی که به تدریج در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی، فکری و فرهنگی غرب رخ داد، نهادهای اجتماعی جدیدی شکل گرفت و جایگاه برخی از نهادهای پیشین تغییر کرد. مجموعه این دگرگونی‌ها را که بخشی از تحولات تاریخی اروپا به شمار می‌آیند، «مدرنیته»^۳ می‌خوانند. مدرنیته یکی از مفاهیم مهم در حوزه تاریخ، فلسفه و علوم اجتماعی است که تعریف‌های گوناگون و گاه متضادی از آن ارائه داده‌اند. واژه «مدرن» از لفظ لاتین modernus. که خود مشتق از قید modus به معنای «این اواخر، به تازگی و گذشته بسیار نزدیک» است، گرفته شده است^۴. مدرنیته، پیامد یا دستاورد مجموعه دگرگونی‌هایی است که به تدریج و پس از رنسانس^۵، اصلاح مذهبی^۶، روشنگری^۷ و انقلاب صنعتی در حوزه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی جوامع غربی رخ داد.^۸

بر اثر این دگرگونی‌ها، نفوذ و قدرت اجتماعی سازمان دینی غرب، کلیسا، کاهش یافت و بر همین اساس بسیاری از نظریه‌پردازان علوم انسانی - اجتماعی سده نوزدهم

1. Johnstone, R., *Religion and Society in Interaction: The Sociology of Religion*, Englewood, N. J, Prentice-Hall, 1975, p.3.

2. Hamilton, Malcolm, *Sociology of Religion*, London & New York, Routledge, 2001, p.177.

3. Modernity

۴. احمدی، بابک، *مدرنیته و اندیشه انتقادی*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۳.

5. Renaissance

6. Reformation

7. The Enlightenment

۸. بهنام، جمشید و رامین جهانگیلو، *تمدن و تجدد (گفتگو)*، تهران، ۱۳۸۲، ص ۴۳.

میلادی پیش‌بینی کردند که دین در جامعه مدرن افول خواهد کرد؛ تیلور^۱، فریزر^۲، مارکس^۳ و بعدها فروید^۴ پیش‌بینی کردند که با چیرگی علم بر شیوه تفکر مدرن دین ناپدید ناپدید خواهد شد. در مقابل، دسته دیگری از قبیل کنت^۵ و دورکیم^۶ که رویکردی کارکردگرایانه نسبت به دین داشتند، پیش‌بینی کردند که تنها اشکال آشنا و سنتی دین ناپدید خواهد شد، اما اصول و باورهای جای آنها را خواهد گرفت که مبتنی بر مبانی فراطبیعی و متعالی نباشد.^۷ این دسته از نظریه‌پردازان که مدرنیته را در تقابل با دین‌گرایی می‌دیدند، تمایل داشتند پدیده‌هایی از قبیل کاهش رعایت آداب و اعمال دینی، کاهش میزان حضور در کلیسا و کاهش تعداد افراد داوطلب سمت کشیشی را از منظر نابودی پدیده‌های دینی بررسی کنند. فضای فکری حاکم بر آن دوران، که مدرنیته را عامل از هم پاشیدگی و نابودی دین قلمداد می‌کرد، شیوه تحلیل تحولات دینی معاصر در چهارچوب الگوی «عرفی شدن»^۸ شدن^۹ را متداول کرد. در حقیقت، «نظریه عرفی شدن»^۹، مبتنی بر این منطق است که پیشرفت بیشتر مدرنیته مترادف با پسرفت بیشتر و نابودی نهایی دین است.^{۱۰} برگر^{۱۱}، خاستگاه نظریه عرفی شدن را اندیشه‌های مارکس، دورکیم و وبر^{۱۲} می‌داند^{۱۳}، که البته مارکس نقش چشمگیرتری دارد.

بسیاری از نظریه‌پردازان اخیر، از جمله برگر که سال‌ها جزو نظریه‌پردازان برجسته عرفی شدن بود، با ردّ چنین اندیشه‌هایی، موضع متفاوتی را اتخاذ کرده‌اند؛ آنان ضمن پذیرفتن دگرگونی چشمگیر در صورت‌های خاص دین، معتقدند که دین همچون گذشته

1. Tylor
2. Frazer
3. Marx
4. Freud
5. Comte
6. Durkheim
7. Hamilton, Malcolm, p. 185.
8. secularization
9. secularization theory

۱۰. ویلم، ژان پل، جامعه‌شناسی/دیان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۶، ص ۱۳۱.

11. Berger
12. Weber
13. Hunt, S., *Religion and Everyday Life*, London & New York, Routledge, 2005, p.3.

بخشی از جامعه مدرن است. برای مثال، بِلّا^۱، با تکیه بر بستر مسیحی عرفی شدن، معتقد است که چون دین کارکردهای اجتماعی مهمی را بر عهده دارد، دوباره به کانون اشتغال‌های فرهنگی ما باز خواهد گشت. شمار زیادی از نظریه‌پردازان از جمله لاکمن^۲، استارک^۳، بین‌بریج^۴ و ووتنو^۵ نیز با عنایت به پیدایش جنبش‌های دینی جدید^۶ و به ویژه بنیادگرایی^۷ به بنیادگرایی^۷ به نتیجه مشابهی رسیدند. حتی برخی از آنها معتقدند که به رغم خردگرایی و بنیان علمی و فناورانه جامعه مدرن، دین خصلت فراسویی^۸ خود را از دست نخواهد داد. بحث و اختلاف نظر در این باره، ادبیات بسیار گسترده‌ای را پدید آورده است و هر یک از دو طرف دیگری را به تعصب ایدئولوژیک یا خیال خام متهم می‌کند. البته، پذیرفتن یا نپذیرفتن وقوع عرفی شدن به معنای جهت‌گیری‌های دینی نیست؛ یعنی نمی‌توان گفت مخالفان این نظریه افرادی دینی‌اند و هواداران آن غیردینی. در واقع، رویکردی که نسبت به این پدیده برگزیده شده است، ارتباطی وثیق با تعریف دین دارد.^۹ هم‌چنین، نباید بسترهای اجتماعی و سنت‌های دینی و ساحت‌های وقوع عرفی شدن (دین، فرد و جامعه) را از نظر دور داشت.

۲. آنتونی گیدنز^{۱۰}

آنتونی گیدنز (۱۹۳۸-)، یکی از نظریه‌پردازان اجتماعی برجسته و تأثیرگذار بر جامعه‌شناسی در چند دهه گذشته است که از این لحاظ می‌توان او را با پارسونز^{۱۱}، فوکو^{۱۲} و هابرماس^{۱۳} مقایسه کرد. در حال حاضر، وی، یکی از نظریه‌پردازان برجسته علوم اجتماعی دنیای

-
1. Bellah
 2. Luckman
 3. Stark
 4. Bainbridge
 5. Wuthnow
 6. New Religious Movements
 7. Fundamentalism
 8. transcendental
 9. Hamilton, Malcolm, p. 186.
 10. Anthony Giddens
 11. Parsons
 12. Foucault
 13. Habermas

انگلیسی زبان است. گستردگی آثار، ابتکار و خلاقیت و توانایی وی در توضیح نکات دشوار و مبهم ستودنی است. نظر به اینکه اندیشه‌های او تلفیقی از مفاهیم و مباحث مختلف علوم اجتماعی است، برخی او را در کنار بوردیو^۱ از چهره‌های برجسته سنتز نظریه‌ها می‌دانند. بخش قابل توجهی از نوشته‌های گیدنز به نقد اندیشه‌های جامعه‌شناسی کلاسیک اختصاص دارد، اما صرفاً محدود به این زمینه نیست. وی، بیش از ۳۶ عنوان کتاب دارد که به بیشتر زبان‌های دنیا ترجمه شده‌اند. برخی از آثار وی که شهرت جهانی دارند، عبارتند از: *قواعد جدید روش جامعه‌شناسی* (۱۹۷۶)، *پیامدهای مدرنیته* (۱۹۸۴)، *ساخت جامعه* (۱۹۸۴)، *مدرنیته و هویت شخصی* (۱۹۹۱)، *راه سوم* (۱۹۹۸). گیدنز تقریباً در ۱۸ دانشگاه معتبر جهان از جمله کمبریج، مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن^۲، بوستون، هاروارد، نیویورک، کالیفرنیا، استنفورد و سوربن تدریس کرده است. از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۳ ریاست مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن را بر عهده داشت.

گیدنز، نظریه‌های گوناگونی را مطرح کرده‌است که از بین آنها نظریه‌های «ساختاریابی»^۳، «دوگانگی ساخت»^۴ و «بازاندیشی»^۵ اهمیت بیشتری دارند. هرچند او از اندیشه‌های بسیاری از نظریه‌پردازان پیشین و هم‌زمان خود بهره گرفته است، اما تأثیر مارکس، دورکیم، وبر، گافمن^۶ و ویتگنشتاین^۷ بر وی آشکارتر از دیگران است. علاقه گیدنز گیدنز به مارکس، با وجود نقد جامعه‌شناسی او، در آثارش نمایان است. وی، هم‌چنین، برای تفسیر کنش‌های انسانی، از سنت‌های نظری مختلف از جمله هرمنوتیک، روش‌شناسی قومی، روانکاوی و ساخت‌گرایی بهره گرفته است. تسلط وی بر اندیشه‌های مارکس، دورکیم و وبر کم نظیر است و تفسیر سنت کلاسیک جامعه‌شناسی محور اصلی کارهای اوست. در دهه گذشته، مباحث جهانی شدن^۸، مدرنیته متأخر^۹ و نظریه‌های سیاسی در کانون کانون توجه گیدنز بوده‌اند. هم‌چنین، گیدنز را می‌توان تحلیل‌گر برجسته مدرنیته

-
1. Bourdieu
 2. London School of Economics (L.S.E.)
 3. Structuration
 4. Duality of structure
 5. Reflexivity
 6. Goffman
 7. Wittgenstein
 8. Globalization
 9. Late modernity

دانست.^۱ تحلیل گیدنز از مدرنیته و نظریه مدرنیته متأخر او مبنای نوشتار حاضر را تشکیل می دهد.

۳. تعریف و تحلیل گیدنز از مدرنیته و نظریه مدرنیته متأخر

گیدنز، مدرنیته را شیوه‌های زندگی یا سازمان اجتماعی خاصی می‌داند که از سده هیجدهم میلادی در اروپا شکل گرفت و نفوذ آن به تدریج جهانی شد.^۲ از نظر او، مدرنیته به طور اساسی از گذشته گسسته و بریده است؛ بدین معنا که نهادهای اجتماعی مدرن، از برخی جهات، ویژگی‌های بی‌همتایی دارند که آنها را از سامان‌های سنتی متمایز می‌کند.^۳ به نظر وی، رواج اندیشه تکامل‌گرایی اجتماعی^۴ مانع تشخیص کامل این گسست شده است. از این رو، وی تحلیل درست مدرنیته را مستلزم «ساخت‌شکنی یا از اعتبار انداختن روایت تکاملی» می‌داند. این یکی از انتقادهای گیدنز به نظریه‌های کلاسیک است.^۵ به اعتقاد وی، درک درست ماهیت مدرنیته منوط به آن است که:

نخست، از انتخاب چشم اندازه‌های موجود جامعه‌شناختی که به یکی از این جهت‌ها گرایش دارند، بپرهیزیم؛

دوم، پویایی شدید و پهنه جهانی نهادهای مدرن را تبیین کنیم؛

سوم، ماهیت گسست‌های این نهادها را از فرهنگ‌های سنتی توضیح دهیم.^۶

۱. از منابع زیر برای معرفی گیدنز و آثار وی استفاده شد:

کسل، فیلیپ (ویراستار)، «مقدمه»، چکیده آثار آنتونی گیدنز، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳.

<http://www.lse.ac.uk/collections/Giddens/factfile.htm>

<http://www.lse.ac.uk/collections/Giddens/books.htm>

<http://www.lse.ac.uk/collections/meetthedirector/introduction.htm>

<http://www.lse.ac.uk/collections/meetthedirector/publications.htm>

۲. گیدنز، آنتونی، پیامدهای مدرنیته، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۴.

۳. همان، ص ۶.

۴. نظریه‌پردازان تکاملی معتقدند که بین تکامل زیست‌شناختی و توالی جوامع انسانی در تاریخ همانندی‌هایی وجود دارد. به بیان دیگر، تمایز و پیچیدگی فزاینده در جامعه انسانی با فرایندهای تکامل زیستی انواع قابل مقایسه است.

۵. گیدنز، آنتونی، پیامدها ...، ص ۸.

۶. همان، ص ۲۱.

انتقاد دیگر گیدنز از نظریه‌های کلاسیک، بی‌توجهی آنها به سویه تاریک مدرنیته است. به نظر وی، هرچند مفاهیم «از خود بیگانگی»^۱ (فرافکنی قدرت‌های انسانی به خدایان)، «بی‌هنجاری»^۲ (از بین رفتن نفوذ هنجارهای اجتماعی بر رفتار فرد) و «قفس آهنین» خردگرایی دیوان‌سالارانه^۳ (نظام مبتنی بر سلسله مراتب اقتدار) در اندیشه‌های مارکس، دورکیم و وبر به مشکلات ذاتی جوامع مدرن اشاره می‌کند، مدرنیته از دید آنان، بیشتر یک سامان صلح‌آمیز و حامل فرصت‌های آزادی بشر بوده است. به نظر مارکس و دورکیم، امکانات خوشایند عصر جدید بر ویژگی‌های منفی آن می‌چربد و وبر نیز، با اینکه نسبت به مدرنیته بدبین بود، میزان گسترده‌ی دامنه پیامدهای ناخوشایند مدرنیته را به درستی پیش‌بینی نکرده است.^۴ به نظر گیدنز، مدرنیته افزون بر فرصت‌های زیادی که فراهم کرد، پیامدهای ناخواسته و ناخوشایندی نیز داشته است که در جهان کنونی تشدید شده‌اند و تجدید نظر اساسی درباره مدرنیته و پیامدهای آن را می‌طلبد. به گفته وی:

«جهانی که امروز در آن زندگی می‌کنیم، جهانی دلهره‌آور و خطرناک است. همین موضوع ما را واداشته است تا درباره این فرض که پیدایش مدرنیته به شکل‌گیری سامان اجتماعی ایمن‌تر و شادتر خواهد انجامید، تجدید نظر کنیم و از خصلت دو لبه مدرنیته تحلیلی نهادمند به عمل آوریم».^۵

انتقاد دیگر گیدنز بر نظریه اجتماعی کلاسیک درباره ماهیت مدرنیته این است که این نظریه مبتنی بر تقلیل‌گرایی^۶ اقتصادی یا صنعتی است؛ بدین معنا که در تفسیر ماهیت مدرنیته به یک محرک واحد و فراگیر برای دگرگونی اتکا دارد و برای مثال، بعد فرهنگی متمایز مدرنیته را نادیده می‌گیرد.^۷ وی، می‌کوشد با تأکید بر چند بُعدی بودن مدرنیته در

1. Alienation
2. Anomi
3. Bureaucratic

۴. گیدنز، آنتونی، پیامدها ...، صص ۱۰-۱۱.

۵. همان، صص ۱۳-۱۴.

6. Reductionism

۷. همان، صص ۱۱-۱۴.

سطح نهادی بر تقلیل‌گرایی رهیافت‌های سنتی غلبه کند.^۱ گیدنز، چهار بعد نهادی برای مدرنیته در نظر می‌گیرد که نمی‌توان آنها را به یک بعد فروکاست:

۱. سرمایه‌گرایی^۲، نظام تولید کالا که مبتنی بر رابطه میان مالکیت سرمایه و کار دستمزدی بدون سرمایه است. این رابطه محور اصلی نظام طبقاتی است؛
۲. صنعت‌گرایی^۳، که ویژگی اصلی آن استفاده از منابع بی‌جان نیروی مادی در تولید کالاهاست. ماشین، در فرایند تولید نقش اصلی را دارد؛
۳. حراست^۴، مراقبت از فعالیت‌های شهروندان یک کشور در پهنه سیاسی و مبتنی بر نظارت اطلاعات است؛
۴. قدرت نظامی، ناظر بر وسایل مهار خشونت است.

این ابعاد، در کنار عوامل دیگری از قبیل بازانندیشی، موجب پویایی شدید مدرنیته و گسست آن از سامان‌های سنتی در سطح جهانی می‌شوند.^۵ پویایی شدید و شتاب دگرگونی‌ها، مدرنیته را به «گردونه‌ای بی‌مهار» شبیه می‌سازد.^۶ نفوذ بازانندیشی به زندگی اجتماعی، بر گردش بی‌قرار کننده مدرنیته می‌افزاید. بازانندیشی زندگی اجتماعی مدرن بدان معناست که عملکردهای اجتماعی، به طور پیوسته و در پرتو اطلاعات تازه‌ای که درباره آنها ارائه می‌شود، اصلاح و بازبینی شوند. اما نکته قابل توجه درباره مدرنیته، گسترش دامنه بازانندیشی به همه جنبه‌های زندگی و حتی خود بازانندیشی است.^۷ در حقیقت، این ویژگی مدرنیته بنیان نظریه مدرنیته متأخر گیدنز است؛ او، مدرنیته را به دو مرحله، مدرنیته اولیه^۸ و مدرنیته متأخر^۹ یا عالی یا تشدید شده^{۱۰} تقسیم می‌کند. مدرنیته اولیه، از سده هجدهم تا حدود اواخر دهه ۱۹۶۰ را در بر می‌گیرد و مدرنیته متأخر، تقریباً از اواخر دهه ۱۹۶۰ آغاز

۱. همان، ص ۱۶.

2. Capitalism
3. Industrialism
4. Surveillance

۵. گیدنز، آنتونی، پیام‌ها ...، صص ۶۷-۷۶.

۶. همان، ص ۴۷.

۷. همان، ص ۶۴.

8. Early modernity
9. Late modernity
10. High or radicalized modernity

شده و تا به امروز ادامه داشته است. هرچند عده‌ای این دوره را «پسا مدرنیته»^۱ می‌نامند، گیدنز آن را نمی‌پذیرد. زیرا، وی معتقد است که مدرنیته به پایان نرسیده است و ما وارد دوره جدیدی نشده‌ایم، بلکه تنها وارد مرحله دیگری از مدرنیته شده‌ایم که پیامدهای آن شدیدتر و ابعاد آن جهانی‌تر شده است.^۲

ویژگی‌های مدرنیته اولیه عبارتند از: به کارگیری نیروی مادی و ماشینی در روند تولید، پیدایش نظام سرمایه‌گرایی، شکل‌گیری دولت - ملت‌ها و نظارت آنها بر اطلاعات و مواظبت اجتماعی که شاخصه‌های مدرنیته‌اند. مهم‌ترین بعد مدرنیته متأخر، نفوذ بازانندیشی به زندگی شخصی و نهادی است؛ افراد جامعه، اندیشه‌هایی را که درباره جهان اجتماعی، خود، آینده و شرایط زندگی‌شان دارند، وارد جهانی می‌کنند که آن را توصیف می‌نماید. بدین سان، آن را به طور بنیادی تغییر می‌دهند.^۳ در چنین شرایطی، افراد جامعه با دسترسی گسترده‌ای که در زندگی جمعی به دانش‌های تخصصی دارند، سبک زندگی و هویت شخصی‌شان را خودشان تعیین می‌کنند.

عدم قطعیت، پیامد نگران‌کننده نفوذ همه جانبه بازانندیشی به زندگی اجتماعی و نشستن خرد به جای سنت است. تحت تأثیر اندیشه‌های روشنگری، تصور می‌شد که خرد ابزار دستیابی به دانش قطعی است و علم در مقایسه با سنت قطعیت بیشتری را در اختیار ما می‌گذارد. به اعتقاد گیدنز، این یک تصور موهوم است، زیرا تزلزل خرد بر اثر بازانندیشی مدرنیته از دید ما پنهان مانده است. وانگهی، نباید دانش و قطعیت را یکی دانست و این نکته را از نظر دور داشت که ارکان این دانش، خود، در معرض بازانندیشی‌اند؛ هیچ چیز در حوزه علم قطعی نیست و حتی مفاهیم بسیار محکم و مطمئن را تنها «تا اطلاع ثانوی» می‌توان معتبر انگاشت. اگر این مفاهیم پذیرای بازانندیشی نباشند، تبدیل به جزم می‌شوند و از قلمرو خرد، که اعتبار خود را از آن می‌گیرند، جدا می‌شوند.^۴

1. post-modernity

۲. گیدنز، آنتونی، پیامدها...، صص ۶، ۶۲، ۱۹۵.

۳. پیرسون، کریستوفر، معنای مدرنیته: گفتگو با آنتونی گیدنز، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۲۸۰.

۴. گیدنز، آنتونی، پیامدها...، ص ۴۸.

در مدرنیته اخیر، شک، که خود زمانی یکی از وجوه فراگیر عقل نقاد مدرن بود، حتی به عمق زندگی روزمره نفوذ کرده است. در نتیجه، در این دوره نه از اطمینان و قطعیت مبتنی بر سنت خبری هست و نه از «موضع مسلط» غرب. تلاش بنیانگذاران مدرنیته برای نشان دادن اصول قطعی به جای جزم‌های از پیش تعیین شده بی‌ثمر مانده و در عوض، مدرنیته شک را نهادینه کرده است. در شرایط کنونی مدرنیته، همه صورت‌های اصلی «دانش پذیرفته شده» در معرض بی‌اعتبار شدن هستند^۱، زیرا ممکن است، در پرتو اطلاعات تازه‌تر و دانش‌های پیشرفته‌تر، هر آنچه امروز پذیرفتنی و مناسب به نظر می‌رسد، فردا وضعیت دیگری داشته باشد. پس، در هیچ سطحی، از فعالیت روزمره گرفته تا تفسیر فلسفی امور، تضمینی وجود ندارد.^۲

در مدرنیته اخیر، افزون بر شک و عدم قطعیت، سرشت دو لبه علم و فناوری نیز آشکار شده است؛ هرچند علم و فناوری امکانات سودمندی را در اختیار بشر قرار می‌دهند، خطرهای تازه‌ای را هم می‌آفرینند^۳ که بسیاری از آنها، پیامدهای ناخواسته و مهارناپذیر مدرنیته‌اند. قطعاً، مهارناپذیر بودن پیامدهای مدرنیته، اضطراب‌ها و نگرانی‌هایی را به وجود می‌آورد که افراد جامعه واکنش‌های متفاوتی به آنها نشان می‌دهند. به نظر گیدنز، تا زمانی که تغییرات اجتماعی و فناورانه به گسترش سریع خود ادامه دهند، این مخاطرات جدید وجود دارند^۴. اضطراب‌ها و نگرانی‌هایی را که زندگی در جوی آکنده از خطرهای دائمی به همراه دارد، همیشه نمی‌توان نادیده گرفت. از این رو، همانند دوران پیش از مدرنیته، باز هم گرایش به سرنوشت یا تقدیر احیا می‌شود. اعتقاد به سرنوشت، انسان را از اضطراب وجودی ناشی از درگیری با این گونه موقعیت‌های پیش‌بینی نشده می‌رهاند و نوعی اعتماد به رویدادهای مهارناپذیر را برای او فراهم می‌کند. زیرا، اعتقاد به سرنوشت، دارای این

۱. گیدنز، آنتونی، پیامدها ...، ص ۲۱۱.

۲. گیدنز، آنتونی، تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه ناصر موفقیان، تهران،

۱۳۸۵، ص ۱۹۱.

۳. همان، ص ۵۰.

۴. همان، ص ۱۷۴.

پشتوانه احساسی - روان‌شناختی است که در هر حال، همه امور روند خاص خود را دنبال خواهند کرد.^۱

افزایش جنبش‌های اجتماعی، که جنبش دینی زیرمجموعه‌ای از آن است، از دیگر پیامدهای گسترش و رشد مخاطراتی است که زندگی اجتماعی را تهدید می‌کنند.^۲ گیدنز، جنبش دینی را چنین تعریف می‌کند:

«جمعی از افراد جامعه که برای گسترش یک دین جدید یا ترویج تفسیری جدید از دین موجود، گرد هم می‌آیند».^۳

این گروه‌های مذهبی و معنوی، فرقه‌ها و کیش‌ها، در کنار ادیان اصلی جوامع غرب پدیدار شده‌اند.^۴ تبیین‌های گوناگونی برای پیدایش جنبش‌های دینی جدید ارائه شده است؛ برخی، آن را به بحران ارزش‌ها یا هنجارهای جوامع صنعتی غرب، به ویژه ایالات متحده آمریکا که این جنبش‌ها در آن رواج بیشتری دارند، ربط می‌دهند و دسته دیگر، آن را «اعتراض انسان به مدرنیته» می‌پندارند.^۵ گروهی دیگر هم، جنبش‌های دینی جدید را واکنشی در برابر عرفی شدن جامعه و حتی آموزه‌های کلیسایی می‌دانند.^۶ نزد گیدنز، پیدایش جنبش‌های دینی و فرقه‌ها و کیش‌های جدید، واکنشی به دگرگونی‌های سریع جوامع مدرن است. به بیان دیگر، جنبش‌های دینی جدید، تجلی دگرگونی‌هایی‌اند که باورهای دینی در رویارویی با تغییرهای اجتماعی گسترده بدان دچار می‌شوند.^۷ در حقیقت، این جنبش‌ها را می‌توان «تلاش برای تصاحب دوباره و احیای برخی از حوزه‌های سرکوب شده زندگی» دانست.^۸

نظریه مدرنیته متأخر گیدنز، که ناظر بر تشدید مدرنیته و پیامدهای آن از اواخر دهه ۱۹۶۰ به این سوست، به طور ضمنی زمان‌بندی افزایش این جنبش‌ها را نیز تبیین می‌کند.

۱. همان، ص ۱۵۹.

۲. گیدنز، آنتونی، *تجدد و تشخیص: ...*، ص ۱۹۲.

3. Giddens, Anthony, *Sociology*, Cambridge, UK, Polity Press, 2001, p. 548.

4. Ibid, pp. 548-550.

5. Hamilton, Malcolm, p.254.

6. Giddens, Anthony, *Sociology*, p. 550.

7. Ibid, p. 571.

۸. گیدنز، آنتونی، *تجدد و تشخیص: ...*، ص ۲۹۰.

گیدنز، طرح سه شاخه‌ای والیس^۱ را برای فهم بهتر این جنبش‌ها سودمند می‌داند. این طرح، مبتنی بر رویکرد هر یک از این جنبش‌ها به جهان است: گروهی، جهان را طرد و نفی می‌کند؛^۲ دسته دوم جهان را تأیید می‌کنند؛^۳ دسته دیگر، خود را با جهان تطبیق می‌دهند.^۴

ارمغان سرکوب، حصر یا جدا کردن مسائل وجودی و هستی‌شناختی از زندگی اجتماعی، با هدف حذف آنها از بافت نهادهای مدرن، ایجاد سردرگمی‌های اخلاقی و احساس بیهودگی برای انسان‌ها بوده است.^۵ به نظر گیدنز، خطر جدی «بی‌معنا و مهمل ماندن» در برهوت اخلاقی دوران مدرن، هویت شخصی و حتی انگیزه زیستن را تهدید می‌کند. اما از آنجا که این مسائل به طور کامل سرکوب نشده‌اند، اکنون به صورت واکنش-های مخالف به مدرنیته تجلی می‌یابند. هم چنین، مدرنیته اخیر، و به ویژه مسأله انتخاب شیوه زندگی، موضوع‌های اخلاقی تازه‌ای را پدید آورد که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت.^۶

بنابراین، با مدرنیته‌ای «نسبتاً سرخورده و خدشه‌پذیر» روبه‌رویم که خود پایه‌هایش را به نقد کشیده است. ماهیت بحران‌گرای مدرنیته متأخر، با تشدید و تقویت احساس عدم قطعیت، تشویش و ناآرامی را به وجود می‌آورد.^۷ بدین سان، اشکال تازه معنویت و گرایش‌های دینی احیا می‌شوند و بنیادگرایی‌های دینی، که خواهان توقف گسترش اصول و مبانی مدرنیته‌اند، بیش از پیش جذابیت می‌یابند.^۸

۴. تعریف و تبیین گیدنز از دین

بررسی هر پدیده، به نوعی نیازمند ارائه تعریفی از آن پدیده است. گیدنز، جامعه‌شناس دین نیست و بنابراین، به طور مجزا و مفصل آن را بررسی نکرده است. البته، این هرگز به معنای بی‌توجهی او نسبت به دین نیست. گیدنز، یک فصل از کتاب *جامعه‌شناسی خود را به دین*

1. Wallis
2. World-rejecting
3. World-affirming
4. World-accommodating

۵. گیدنز، آنتونی، *تجدد و تشخیص*: ... ص ۲۲۱.

۶. همان، صص ۲۵-۲۶.

۷. همان، صص ۲۶۰-۲۶۱.

۸. همان، صص ۲۸۹-۲۹۰.

اختصاص داده است و تقریباً در هر ویرایش جدید، این فصل را بازبینی می‌کند. بی‌شک، او در مقام یک نظریه‌پرداز علوم اجتماعی نمی‌تواند نسبت به دین بی‌تفاوت باشد. گرچه گیدنز، خود را فردی دینی نمی‌داند، از ادیان سازمان‌یافته طرفداری نمی‌کند و مخالف تسلط نمادهای دینی بر همه حوزه‌های زندگی انسان است، به اهمیت فردی و اجتماعی دین واقف است.^۱ از دید او، دین یک پدیده و واقعیت اجتماعی در همه جوامع شناخته شده بشری، از حدود چهل هزار سال پیش تا به امروز، است؛ دین توهم نیست، بلکه عامل و ابزار اصلی بشر برای تجربه و ادراک محیط زندگی و واکنش نسبت به آن است.^۲

گیدنز، کارکرد و اثری دوگانه برای دین قائل است؛ او، برخلاف مارکس، دین را به نابرابری‌های اجتماعی یا قدرت ربط نمی‌دهد، بلکه به اعتقاد او، دین ممکن است در چنین جوامعی ظهور کند. این نظر مارکس را می‌پذیرد که دین در موارد بی‌شمار، کارکرد و شکل ایدئولوژیک داشته و طبقه حاکم، آن را به عنوان ابزاری برای سرکوب سایر گروه‌های اجتماعی به کار برده است.^۳ اما، برخلاف مارکس، دین را «افیون توده‌ها» نمی‌خواند و کارکرد ایدئولوژی دینی را به اقتناع انسان‌ها، به وجود آوردن رنج در روی زمین و ایجاد حالت تسلیم و تخدیر محدود نمی‌کند. برعکس، او معتقد است که دین می‌تواند «الهام-بخش» دنیایی بهتر و انگیزه‌ای برای مخالفت با رنج واقعی باشد.^۴ همانند وبر، معتقد است که دین همیشه نیرویی محافظه کار نیست، بلکه آرمان‌های دینی، خود، ممکن است محرک دگرگونی اجتماعی باشند. این نظر دورکیم را می‌پذیرد که دین می‌تواند باعث همبستگی اجتماعی شود، اما معتقد است که دین و باورهای برخاسته از آن ممکن است عامل ایجاد تنش، ستیزه و جدایی در جامعه هم باشند.^۵

هم چنین، از دید وی، هرچند باورها و اعمال دینی پناهگاهی را در برابر ناملایمات زندگی فراهم می‌کنند، به دو دلیل ممکن است منشأ اضطراب و نگرانی ذهنی نیز باشند:

۱. نک. پیوست: مکاتبه مولف با گیدنز، ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۸.

2. Giddens, Anthony, *Sociology*, 5th ed, Cambridge, UK, Polity Press, 2006, pp. 533-534.

۳. گیدنز، آنتونی، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، ۱۳۸۶، ص ۵۰۷.

4. Giddens, Anthony, *Capitalism and modern social theory*, Cambridge University Press, 1971, p. 207.

5. Giddens, Anthony, *Sociology*, pp. 536 & 541.

۱. دین، بر بسیاری از جنبه‌های زندگی اجتماعی نفوذ دارد. برای مثال، ممکن است تهدیدها و خطرهای طبیعت را از طریق سنت‌ها و نمادهای دینی تجربه کرد.

۲. دین، از لحاظ روان‌شناختی، همان جایگاه اضطراب وجودی بالقوه را اشغال می‌کند. بدین معنا که خود می‌تواند وحشت و اضطراب ایجاد کند. البته، این موضوع به نوع دین بستگی دارد؛ برای نمونه، دین‌های مبتنی بر نجات و رستگاری که در آنها بین گناه و نوید رستگاری در آخرت تنش وجود دارد، اضطراب‌ها و هراس‌های بیشتری را در زندگی ایجاد می‌کنند.^۱

در عین حال، کیهان‌شناسی دینی، با ارائه تفسیرهای اخلاقی و عملی از زندگی فردی و اجتماعی، امنیتی را فراهم می‌کند که نباید آن را نادیده گرفت. اندیشه تکیه بر موجودات یا نیروهای فراطبیعی، که ویژگی مشترک بیشتر ادیان است، ابزاری برای ایجاد اعتماد است؛ باورهای دینی، با فراهم کردن چارچوبی برای تبیین رویدادها، موقعیت‌ها و واکنش به آنها، حس اعتماد به رویدادهای طبیعی و اجتماعی را القا می‌کنند. افزون بر خدایان و نیروهای دینی، متولیان دین نیز در فراهم کردن این پشتوانه برای مؤمنان نقش دارند.^۲

در بررسی آثار گیدنز، با تغییر گرایش او از تعریف‌های ماهوی^۳ به تعریف‌های کارکردی^۴ دین روبه‌رو می‌شویم. تعریف‌های ماهوی یا ذاتی، به ماهیت و چیستی دین و تعریف‌های کارکردی، به کارکردهای فردی و اجتماعی دین یا به بیان دیگر، آثار و پیامدهای باور و رفتار دینی توجه دارند.^۵

گیدنز، می‌کوشد تا در تعریف دین تا حد ممکن از تأثیر بسترهای فرهنگی و قومی دور باشد. بر این اساس، او بین «دین چه نیست» و «دین چه هست» تمایز قائل می‌شود. به نظر وی، دین با یکتاپرستی، رهنمون‌های اخلاقی و امور فراطبیعی یکی نیست. از این رو، ادیان ابتدایی، مکاتب اخلاقی و فلسفی شرق و ادیان توحیدی را دین تلقی می‌کند و با توجه به ویژگی‌های مشترک بین آنها دین را چنین تعریف می‌کند:

۱. گیدنز، آنتونی، *پیامدها ...*، ص ۱۲۸.

۲. همان، صص ۱۲۲ و ۱۲۸.

3. substantive definitions
4. functional definitions
5. Hamilton, Malcolm, pp. 18-19.

«دین، شامل مجموعه‌ای از نمادهاست که احساس خوف یا حرمت را می‌طلبند و با شعائر یا مناسکی که توسط اجتماع مؤمنان انجام می‌شود، پیوند دارد». سپس، با شرح و تفصیل این تعریف، می‌گوید: «در هر نظام دینی، چه متضمن مفهوم خدا باشد و چه نباشد، همیشه اشیاء یا موجوداتی وجود دارند که ترس، بهت یا حیرت انسان را بر می‌انگیزند. هم‌چنین، شعائر و مناسک وابسته به نمادهای دینی وجود دارد که کاملاً از روال‌های زندگی روزمره متمایزند. همه ادیان، دارای اجتماعی از مؤمنان، آیین‌ها و مناسک جمعی‌اند که به طور منظم و اغلب در مکان‌های خاص اجرا می‌شوند».^۱ در این تعریف، گیدنز بر دو جنبه مهم دین، به زعم خودش، تأکید می‌کند: نخست، نفی لزوم فراطبیعی بودن دین؛ دوم، تمایز دین از جادو با گنجاندن اجتماع مؤمنان در تعریف دین.

گیدنز، در جای دیگر، تعریفی کارکردگرایانه از دین را انتخاب می‌کند: «دین، یک نظام فرهنگی و متشکل از باورها و مناسک مشترک است که با خلق تصویری مقدس و فراطبیعی از واقعیت، ادراکی از معنا و هدف غایی به دست می‌دهد».

بر اساس این تعریف، دین دارای کارکردهای زیر است:

۱. هویت بخشی: فرهنگ، شامل مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها، هنجارها و مفاهیم مشترک است که هویت مشترکی را بین اعضای گروه به وجود می‌آورد. دین، به عنوان شکلی از فرهنگ، همه این ویژگی‌ها را دارد.

۲. ایجاد همبستگی اجتماعی: دین، دارای اعمال آیینی است که از باورهای دینی سرچشمه می‌گیرد و مؤمنان با شرکت در آن، خود را عضوی از اجتماع دینی می‌دانند.

۳. معنابخشی: دین، توضیح قاطعی از اموری که فراسوی زندگی روزمره قرار دارند یا بر زندگی روزمره اثر می‌گذارند، ارائه می‌دهد و این توضیح به شیوه خاصی صورت می‌گیرد که دیگر جنبه‌های فرهنگ توانایی آن را ندارند.^۲

شاید بتوان گفت که گیدنز، منشأ دین را پاسخ یا واکنشی به بی‌معنایی می‌داند. دیدگاه وی درباره عنصر اجتماعی آگاه، این برداشت را تأیید می‌کند. از دید گیدنز، انسان‌ها موجوداتی آگاهند که به دنبال فعالیت‌های معنادار و معنا بخشیدن به اعمال خود هستند^۳ و

1. Giddens, Anthony, *Sociology*, p. 578.

2. Ibid, p. 534.

۳. گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، ص ۴۵.

دین یکی از مهم‌ترین نظام‌های معناست. دین، با پاسخ به پرسش‌های وجودی به زندگی انسان معنا می‌بخشد.

از دید گیدنز، پرسش‌های وجودی شامل عناصر معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی درباره ماهیت وجود، هویت اشیاء، تضاد وجودی دیگران و جهان‌اند.^۱ دین، موقعیت انسان را در جهان و نسبت به دیگران بیان می‌کند و با این کار، ادراکی از هویت، هدف و غایت و نیز نوعی معرفت، شناخت و بینش را در اختیار او می‌گذارد. پاسخی که دین به پرسش‌های وجودی انسان می‌دهد، او را از سردرگمی‌های اخلاقی و رنج‌های وجودی می‌رهاند^۲ و آرامش و امنیت وجودی را به وی هدیه می‌دهد. دین، پاسخی روشن و قاطع برای برخی از رویدادها از قبیل مرگ، خواب و بلاها دارد که دیگر جنبه‌های فرهنگ توان پرداختن به آن امور را ندارند. برای نمونه، مرگ، نوعی «نقطه صفر» است که بر اثر یک محدودیت بیرونی، تسلط انسان بر موجودیتش از بین می‌رود^۳ و زندگی در نظر او بیهوده و بی‌معنا می‌شود.

پاسخی که دین به چرایی مرگ و زندگی انسان می‌دهد، او را از لحاظ عقلی و عاطفی ارضا و اقناع می‌کند. البته، این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که هم مسائل وجودی، هدف و غایت در بین ادیان مختلف متفاوت است و هم پاسخ‌هایی که هر یک از ادیان به آنها می‌دهند. بنابراین، این تعریف مبتنی بر این پیش فرض خواهد بود که نظم و معناداری جهان و نیاز به معنا، نیاز ذاتی بشر در همه شرایط است. همچنین، بر اساس چنین تعریفی همیشه چیزی به عنوان دین باقی می‌ماند و بنابراین عرفی شدن رد می‌شود.

بُعد دیگر عنصر اجتماعی آگاه این است که همواره این امکان وجود دارد که وی «قواعد» هر یک از کنش‌های خود را تغییر دهد و به این ترتیب آن ساخت را دگرگون کند.^۴ به بیان دیگر، حفظ قواعد ساخت‌ها، از جمله دین، وابسته به پیروی عناصر اجتماعی از آن هنجارهاست.^۵ بنابراین، ممکن است دین در جامعه مدرن از این جهت هم دچار دگرگونی

۱. گیدنز، آنتونی، *تجدد و تشخیص*: ...، ص ۸۵.

۲. همان، ص ۲۲۱.

۳. همان، ص ۲۲۹.

۴. استونز، راب، *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران، ۱۳۸۲، ص ۴۲۷.

۵. کسل، فیلیپ، ص ۲۴.

شود. به یقین، بین نگاه انسان مدرن، با ذهنیت دنیوی و عرفی‌اش، و نگاه انسان پیش از مدرنیته به دین و قواعد و منابع آن تفاوت وجود دارد. به اعتقاد گیدنز، اشکال ناآشنا و تازه دین و معنویت، این جنبه دگرگون شده دین را در تعامل با مدرنیته نمایش می‌دهند.^۱

۵. رویکرد گیدنز به عرفی شدن و دین

به نظر گیدنز، عرفی شدن مفهومی بسیار پیچیده است. زیرا، از یک سو، بر سر معیار و چگونگی ارزیابی و سنجش عرفی شدن اتفاق نظر وجود ندارد و از سوی دیگر، تعریف‌های متفاوتی از دین به کار می‌رود. به اعتقاد وی، مسأله اساسی در روند ارزیابی عرفی شدن این است که کدام دین را باید ملاک و مبنا قرار داد؟ دین در چارچوب کلیسای سنتی یا دین در چارچوب گسترده‌تری که معنویت فردی و پایبندی به ارزش‌های خاص را نیز در برگیرد؟

گیدنز، عرفی شدن را چنین تعریف می‌کند: «فرایندی که طی آن، دین نفوذ خود را بر حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی از دست می‌دهد».^۲ به بیان دیگر، عرفی شدن، فرایند تحول دین و دینداری بر اثر مدرنیته است. به نظر گیدنز، مفهوم عرفی شدن ابزار و الگویی است که به ما در توضیح تغییرهای سازمان‌های دینی سنتی، از دو جنبه قدرت و نفوذ و فرایندهای عرفی‌ساز در درون دین، کمک می‌کند.^۳

گیدنز، عرفی شدن را از سه جنبه قابل ارزیابی می‌داند:

۱. بعد عینی عرفی شدن، مانند میزان عضویت در کلیسا که می‌توان آن را با استفاده از آمارها و گزارش‌ها سنجید. بر اساس آمارهای موجود، تعداد افرادی که به کلیسا یا سایر مجامع دینی تعلق دارند و در مراسم یا آیین‌های مذهبی شرکت می‌کنند، به استثنای ایالات متحده آمریکا، کاهش چشمگیری داشته است.

۲. ارزیابی میزان نفوذ اجتماعی، ثروت و اعتبار کلیسا یا سایر سازمان‌های دینی. بر اساس شواهد، سازمان‌های دینی نفوذ اجتماعی و سیاسی پیشین خود را به میزان زیادی از دست داده‌اند.

1. Giddens, Anthony, *Sociology*, p.571.

2. Ibid, p. 553.

3. Ibid, p. 571.

۳. باورها و ارزش‌ها که گیدنز آن را تعصب دینی^۱ می‌خواند.

به نظر گیدنز، اگر این سه جنبه را ملاک و مبنای خود برای وقوع عرفی شدن قرار دهیم، بی‌تردید نفوذ دین کاهش یافته است. اما، در برخی از کشورها با وجود عدم کاهش چشم‌گیر میزان حضور در کلیسا، همان الگوی زوال آیین‌های دینی وجود داشته است. افزون بر این، میزان عضویت یا حضور در کلیسا یا نفوذ و اعتبار اجتماعی کلیسا یا سایر سازمان‌های دینی، لزوماً شاخص تعصب دینی نیست. زیرا، ممکن است برخی از مردم با وجود اعتقاد و تعصب دینی، به طور منظم در مراسم دینی یا عمومی شرکت نکنند. از سوی دیگر، ممکن است حضور یا مشارکت منظم در کلیسا و آیین‌های دینی با انگیزه‌های دیگری غیر از تعصب دینی، از جمله عادت یا اقتضای اجتماع باشد.

به نظر وی، برای ارزیابی بهتر عرفی شدن، باید شناخت دقیق‌تری از گذشته داشته باشیم؛ برای اینکه بدانیم جامعه امروز در مقایسه با جامعه گذشته دینی‌تر است یا نه، باید از سرشت دینی جوامع پیش از مدرن آگاه باشیم. یکی از دلایل اختلاف درباره وقوع عرفی شدن، همین تاریخ دینی است. عده‌ای معتقدند که بر خلاف تصور رایج، مردم عادی در بسیاری از جوامع سنتی گذشته، از جمله در اروپای سده‌های میانه، چندان به باورهای دینی، به ویژه در امور روزمره زندگی خود، پایبند نبودند.^۲ هرچند گیدنز می‌پذیرد که شکاکان دینی در همه فرهنگ‌ها وجود داشته و دارند، معتقد است که باورهای دینی امروز در مقایسه با دنیای پیش از مدرن کم‌رنگ‌تر شده است. این موضوع به ویژه هنگامی مصداق می‌یابد که در تعریف دین، اعتقاد به نیروهای فراطبیعی را بگنجانیم. زیرا به باور گیدنز، بیشتر ما دیگر محیط [پیرامون] خود را جولانگاه خدایان یا ارواح نمی‌دانیم.^۳ وانگهی، هرچند همه یا بخشی از تعارض‌ها و ستیزه‌های موجود در جهان امروز از اختلاف‌های دینی سرچشمه می‌گیرند، بیشتر آنها ذاتاً عرفی اند و با مسائل سیاسی و منافع مادی ارتباط دارند.^۴

-
1. religiosity
 2. Giddens, Anthony, *Sociology*, pp. 553-555.
 3. Ibid, p.524.
 4. Ibid, p.557.

به اعتقاد گیدنز، حتی با وجود پذیرفتن کاهش نفوذ دین در هر یک از این سه بعد، نمی‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که با گسترش و تعمیق مدرنیته، دین جاذبه خود را از دست خواهد داد. زیرا:

۱. جایگاه کنونی دین در بسیاری از کشورهای غربی بسیار پیچیده است. در این کشورها، به تعبیر گریس دیوی^۱، نوعی «اعتقاد بدون وابستگی» وجود دارد. اعتقاد بدون وابستگی، به معنای انتقال ایمان و عمل دینی به بیرون از اشکال سازمان‌یافته دین، از جمله کلیسای سنتی، است نه به معنای نداشتن اعتقادات دینی. به همین دلیل، باورهای دینی و معنوی، هرچند در چارچوبی متفاوت با گذشته، هنوز هم زندگی اجتماعی بسیاری از مردم این جوامع را به پیش می‌برد.

۲. باید به ادیان غیرغربی و جنبش‌های دینی جدید در این جوامع توجه کرد. برای نمونه، اگر چه میزان عضویت فعال در کلیساهای سنتی بریتانیا کاهش یافته است، میزان مشارکت دینی مسلمانان، هندوها، سیک‌ها، یهودیان و مسیحیان ارتدوکس همچنان بالاست.

۳. باید وقوع عرفی شدن در جوامع غیرغربی را بررسی کرد. شواهد چندانی در خصوص وقوع عرفی شدن در این جوامع وجود ندارد؛ بنیادگرایی اسلامی در بسیاری از مناطق خاورمیانه، آسیا و آفریقا، غربی شدن را به چالش کشیده است.^۲

شاید بتوان گفت، گیدنز ساحت‌های مختلفی را برای عرفی شدن در نظر می‌گیرد که عبارتند از: تغییر و تحول درونی دین، تغییر نگرش افراد، تفکیک و تمایز ساختاری و عملکردی نهادها. تحول در نظام معرفتی، دگرگونی در نگرش انسان به جهان و فرد، تغییر در رفتار دینی و کاهش رجوع به باورهای فراطبیعی ناظر به سطح فردی عرفی شدن است. در سطح دین، می‌توان به سازمان‌های دینی مبتنی بر دیوان‌سالاری و تطبیق این سازمان‌ها با نیازها و شرایط جدید، از جمله بهره‌گرفتن از تلویزیون، رادیو و فناوری‌های جدید مانند اینترنت، اشاره کرد. در سطح جامعه نیز دین از سایر نهادهای اجتماعی منفک و درون مرجع شده است.^۳

1. Grace Davie

2. Giddens, Anthony, *Sociology*, pp. 569-570

۳. گیدنز، آنتونی، *تجدد و تشخیص: ...*، ص ۲۰۵.

گیدنز، تبیینی درباره فرایند عرفی شدن ارائه نمی‌کند. هرچند به طور پراکنده از عقلانیت و دیدگاه خردگرا سخن می‌گوید، پیوند وثیق و آشکاری بین فرایند عرفی شدن و نیروهای مسبب مدرن‌سازی^۱ برقرار نمی‌کند. افزون بر این، هرچند گیدنز به این موضوع توجه و اشاره می‌کند که تجربه تاریخی عرفی شدن مختص به مسیحیت است، به روشنی بیان نمی‌کند که کدام یک از عوامل درونی مسیحیت یا زمینه‌های اجتماعی، بستر این فرایند را هموار کرده‌اند.

۶. بنیادگرایی از نگاه گیدنز

گیدنز، نهادینه شدن شک در مدرنیته اخیر را خاستگاه گرایش به انواع بنیادگرایی به طور عام و بنیادگرایی دینی به طور خاص می‌داند.^۲ وی، بنیادگرایی را چنین تعریف می‌کند: «بنیادگرایی، بیان حقیقت آیین‌های یک سنت به شکل محض و دفاع از سنت به شیوه‌ای سنتی و گاه خشونت‌آمیز و متعصبانه در دنیایی است که این شیوه دفاع در آن پذیرفتنی نیست». از این رو، بنیادگرایی، ذاتاً از گفتگو امتناع می‌کند و دموکراسی را نمی‌پذیرد.^۳

گیدنز، بنیادگرایی را به حوزه دین محدود نمی‌داند، زیرا از دید او مسأله اصلی در بنیادگرایی، چگونگی دفاع از باورهاست نه فحوا و مضمون آنها. به بیان دیگر، نزد گیدنز، بنیادگرایی بیشتر با چرایی باورها و چگونگی توجیه آنها ارتباط دارد تا چیستی آنها. از همین روی، بنیادگرایی حتی به عرصه گرایش‌های ملی، قومی، سیاسی و آموزه‌های بوم‌شناسی می‌تازد. پس، از آنجا که بنیادگرایی بیشتر با سنت در ارتباط است هرگونه سنتی، چه دینی و چه غیردینی، زمینه و استعداد پرورش آن را دارد. زیرا، بنیادگرایی در معنای عام، اصرار بر وجود «یک» نظر، خودداری از گوش سپردن به انتقاد و دفاع خشونت‌آمیز از نظرات شخصی است.^۴

1. modernization

۲. گیدنز، آنتونی، *تجداد و تشخیص*: ...، ص ۲۰۲.

3. Giddens, Anthony (1999), "Runaway World" in lecture notes distributed in B.B.C Radio [On-line]:http://news.bbc.co.uk/hi/english/static/events/reith_99/default.htm.

4. Ibid.

بنیادگرایی، اصولاً مدرنیته را زیر سؤال می‌برد و اصل و مرام مدرنیته را مبنی بر اینکه «هیچ اصل مقدسی وجود ندارد و هر اعتقادی را می‌توان مورد تجدیدنظر قرار داد»، نمی‌پذیرد. گیدنز، خود، اذعان می‌کند که زندگی در جهانی که در آن هیچ چیز قداست ندارد، ممکن نیست. بنابراین، باید ارزش‌هایی را که به آنها متعهدیم، بشناسیم:

«برای زندگی در جهان به علاقه و شور و اشتیاق شدید نیاز داریم، اما این شور و شوق باید در راستای دموکراسی جهانی باشد. همه ما به تعهدات اخلاقی و رای امور پیش پا افتاده و قیل و قال‌های زندگی روزمره نیاز داریم. باید برای دفاع از ارزش‌هایی که چندان گسترش نیافته‌اند یا در معرض خطر هستند، آماده باشیم. اگر چیزی نداشته باشیم که در راه آن بمیریم، چیزی که ارزش زندگی کردن داشته باشد، نخواهیم داشت»^۱.

بنیادگرایی به معنای خاص دینی، رویکردی است که برخی از گروه‌های دینی اتخاذ می‌کنند. این رویکرد، مبتنی بر تفسیر لفظی متون یا کتب مقدس و کاربرد آموزه‌های استخراج شده بر اساس این قرائت، در تمام جنبه‌های زندگی اعم از فردی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. بنیادگرایان دینی معتقدند که تنها یک جهان‌بینی، جهان‌بینی آنان، وجود و حقانیت دارد. بدین سان، امکان هیچ‌گونه تفسیر دیگری وجود ندارد. گذشته از این، فقط عده محدودی از «مفسران ممتاز»، از قبیل روحانیان و کشیش‌ها، امکان دستیابی به معانی دقیق متون مقدس را دارند. این امتیاز انحصاری، به متولیان سنت، مرجعیت و اقتدار در حوزه مضامین دینی و گاه حتی مفاهیم غیردینی را اعطا می‌کند.^۲

گیدنز، بین سنت‌های دینی و غیردینی و حتی بین خود سنت‌های غیردینی (از جمله سنت‌های ادبی، فرهنگی، هنری و ...) تمایز روشنی قائل نیست. شاید به توان گفت وی بیشتر به سنت‌های فرهنگی - اجتماعی و حفظ آنها به عنوان ارزش‌های جامعه تأکید می‌کند. او، به نوعی، سنت را با اخلاق و ارزش‌های اخلاقی یکی می‌گیرد و بر حفظ سنت‌ها به عنوان میراث اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی تأکید می‌کند. در حالی که بسیاری از ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی، متأثر از دین اند و از ایمان، که بعد عاطفی و احساسی بر آن غالب است، سرچشمه می‌گیرند.

1. Ibid.

2. Giddens, Anthony, *Sociology*, pp. 571-572.

افزون بر این، مهم‌ترین ویژگی سنت یا ایمان، یقین است. یقین، روح سنت و ایمان است و اگر این روح از کالبد سنت جدا شود، «عادت» باقی می‌ماند. دیدگاه گیدنز درباره بنیادگرایی، به قدری کلی است که هر گونه دفاع مبتنی بر ایمان به باورها و ارزش‌ها را می‌توان در آن گنجانند. در حالی که حتی خود گیدنز، در مقام یک چهره برجسته علمی، نمی‌تواند ایمان را نادیده بگیرد؛ ارزش‌هایی که ارزش مردن دارند، خاستگاهی جز ایمان و یقین ندارند.

۷. آینده دین

به نظر گیدنز، کشمکش بین دین و علم هنوز ادامه دارد، زیرا دین و علم ظاهراً با یکدیگر اختلاف دارند.^۱ شاید علت این اختلاف، تفاوت ساحت‌ها، پرسش‌ها یا مسائلی باشد که دین و علم بدان‌ها می‌پردازند؛ دین، به چرایی روابط تجربی امور جهان طبیعی پاسخ می‌گوید و علم، توضیحی برای چگونگی ساخته شدن جهان ارائه می‌دهد. در واقع، علم در برابر چرایی، معنا و هدف وجود بشر و جهان، که لبّ و جوهر اغلب ادیان است، سکوت کرده است.^۲ به همین دلیل، واکنش‌هایی در مخالفت با علم و دیدگاه خردگرا پدید آمده است که البته نباید آنها را بازگشت به دینداری سنتی و پایان عرفی شدن تعبیر کرد. به نظر گیدنز، تسلط دیدگاه خردگرا بر بیشتر حوزه‌های زندگی ما واقعیتی انکارناپذیر است و بعید به نظر می‌رسد که چنین دیدگاهی در مدت زمان کوتاه و آینده نزدیک نفوذ خود را از دست بدهد. هرچند نفوذ دین در سه بعد میزان عضویت در کلیسا، اعتبار، حیثیت و ثروت کلیسا و تعصب دینی کاهش یافته است، اما این دلیلی برای زوال دین نیست. حتی با وجود اینکه شکل‌های سنتی دین افول کرده‌اند، دین، همچنان به عنوان نیروی حیاتی جهان اجتماعی ما باقی خواهد ماند. دین، برای بسیاری از مردم، بینشی به زندگی و معنای آن فراهم می‌آورد که دیدگاه‌های خردگرا پاسخ قانع‌کننده‌ای برای آنها ندارند. «از این رو،

1. Giddens, Anthony, *Sociology*, p. 533.

2. Ibid.

3. Ibid, p. 571.

کاملاً طبیعی است که در این دوران آکنده از تغییرهای سریع، مردم پاسخ و آرامش خود را در دین بجویند و بیابند.^۱

از دید گیدنز، عرفی شدن یک تحول فرهنگی - اجتماعی است که صرفاً نفوذ دین را بر سایر حوزه‌های زندگی اجتماعی کاسته، ولی اندیشه و عمل دینی را کاملاً نابود نکرده است. وی می‌گوید:

«به یقین، دین در آستانه نابودی نیست؛ دین، هنوز هم توان پاسخ‌گویی به برخی از پرسش‌های وجودی انسان را دارد و به نظرمی‌رسد تا زمانی که این توانایی خود را حفظ کند، به زندگی خود، حتی در اشکال جدید، ادامه خواهد داد.»^۲

خلاصه کلام آن که «زندگی یک راز است و بنابراین، صرف نظر از گفته‌های منتقدینی از قبیل ریچارد داوکینز، همیشه یک محرکه دینی متعالی وجود خواهد داشت».^۳

۸. نتیجه

تحولات مهم فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اروپا که در بستر تاریخی سده‌های پانزده و شانزده میلادی رخ داد و از سده هجده شروع به گسترش نمود، دنیای تازه‌ای را فرا روی انسان قرار داد. بسیاری از متخصصین علوم انسانی - اجتماعی اواخر سده ۱۹ و اوایل سده ۲۰ میلادی، این تحولات را ناظر به نابودی دین بر اثر گسترش نهادهای جدید انگاشتند. گیدنز، این دیدگاه‌ها را رد می‌کند و معتقد است که این امر از تحلیل نادرست ماهیت مدرنیته نشأت می‌گیرد. به نظر وی، مدرنیته وارد مرحله جدیدی شده است که در آن پیامدهای مدرنیته تشدید شده‌اند. او، مدرنیته را به دو مرحله اولیه و متأخر تقسیم می‌کند و معتقد است که در مرحله اولیه، تلاش بر این بود که قطعیت‌های علمی به جای قطعیت‌های سنتی بنشینند و رهنمودها و قواعد عمل را در اختیار فرد قرار دهند. در این مرحله، بر اثر فرایند تفکیک و تمایز نهادی، بیشتر فعالیت‌های اجتماعی نهاد دین به نهادهای غیردینی یا حکومت واگذار شد، سازمان‌های دینی به نظام‌های مبتنی بر دیوان‌سالاری تبدیل شدند و عقلا نیت به درون دین نفوذ کرد. بیشتر کلیساها کوشیدند خود

۱. گیدنز، آنتونی، جامعه شناسی، ص. ۲۱۰-۲۱۱.

۲. نک. پیوست، مکاتبه مولف با گیدنز، ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۸.

را با شیوه تفکر رایج سازگار کنند و در مواردی حتی جذب جامعه شدند و به صورت عرفی در آمدند. در نتیجه، دین محتوای متمایز خود را از دست داد.

اما در مرحله مدرنیته متأخر، که مهم‌ترین مشخصه آن رخنه‌بازاندیشی به تمام حوزه‌های فردی و اجتماعی است، علم هم قطعیت خود را از دست داد و هیچ تضمینی وجود ندارد که اطلاعات و دانش‌ها برای همیشه معتبر بمانند. بدین سان، دانشی که قرار بود ابزاری برای دستیابی به قطعیت باشد، خود، بر اثر بازاندیشی دچار عدم قطعیت شده است. مدرنیته، حتی اصول خود را نیز زیر سؤال برده و مدرنیته متأخر، فضایی را به وجود آورده است که در آن نه اقتدار سنت‌ها و قطعیت‌های حاصل از آنها وجود دارد و نه هنجارها و رهنمون‌های ثابت و تضمین شده برای کنش اجتماعی. از این رو، هرچند مدرنیته گزینه‌ها و فرصت‌های بیشتر و تازه‌تری را ارائه کرد، خطرها و اضطراب‌های ناشی از تصمیم‌گیری در نبود رهنمون‌های از پیش تعیین شده را هم در پی داشت.

پویایی افراطی مدرنیته مانع از آن می‌شود که بتوان امور را برای مدت طولانی بدیهی انگاشت. از بین رفتن احساس تداوم، مشکلاتی را در زمینه احساس هویت و امنیت وجودی پیش می‌آورد. زیستن در جامعه‌ای سرشار از خطرهای احتمالی ناشی از گسترش مدرنیته، هم اضطراب زاست و هم اعتماد به نظام‌های مدرن را خدشه‌دار می‌کند. احساس عدم امنیت وجودی، سردرگمی‌های اخلاقی - وجودی، عدم قطعیت و تردید، علاوه بر اینکه بحران‌های هویتی و اخلاقی و احساس بی‌معنایی و پوچی را به وجود می‌آورند، واکنش به گسترش مبانی و اصول و ارزش‌های مدرنیته را بر می‌انگیزند. به نظر گیدنز، آشکار و برجسته شدن سویه تاریک مدرنیته، در گرایش به اشکال جدید دینی و معنویت نقش دارد. افزایش جاذبه بنیادگرایی‌های دینی، که خواهان توقف پیشروی و گسترش اصول مدرنیته اند، و جنبش‌های دینی جدید، که مسائل اخلاقی و وجودی را در کانون توجه خویش قرار می‌دهند، گواهی بر این مدعایند.

گیدنز، به ضرورت و اهمیت دین در حوزه فردی و اجتماعی واقف است، زیرا عناصر اجتماعی آگاه که در جستجوی معنا، پاسخ، آرامش، معنا و هدف زندگی را در دین می‌یابند. اما، این هرگز به معنای احیای اشکال سنتی دین نیست؛ دین در اشکال ناآشنا و جدید خود، دینی است که خود را با ارزش‌های سیاسی و اجتماعی جامعه مدرن تطبیق داده

و از غربال بازانديشی گذشته است. وی، با تأکید بر کارکرد معنابخشی دین نتیجه می‌گیرد که دین نابود نشده و در آستانه نابودی نیست.

پیوست: مکاتبهٔ مولف با گیدنز

Reply |Ax.Giddens@lse.ac.uk to me

From: Ax.Giddens

Sent: Wed 10/09/2008 08:31

Subject: RE: need to satisfy in answer

I'm not a religious person and I'm not a fan of organised religion, but recognise its social content and importance. I'm not in favour of religious symbols invading the public domain. I wrote quite a lot on fundamentalism, eg in *Runaway World*. Life is a mystery, so there will always be a religious impulse - of transcendence - no matter what critics like Richard Dawkins might say. Best, Tony Giddens

منابع

- احمدی، بابک، *مدرنیته و اندیشه انتقادی*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳.
- استونز، راب، *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*، ترجمهٔ مهرداد میردامادی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲.
- بهنام، جمشید و رامین جهانگللو، *تمدن و تجدد (گفتگو)*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲.
- پیرسون، کریستوفر، *معنای مدرنیته: گفتگو با آنتونی گیدنز*، ترجمهٔ علی اصغر سعیدی، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۹.
- کسل، فیلیپ (ویراستار)، *چکیده آثار آنتونی گیدنز*، ترجمهٔ حسن چاوشیان، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳.
- گیدنز، آنتونی، *پیامدهای مدرنیته*، ترجمهٔ محسن ثلاثی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- همو، تجدد و تشخیص: *جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمهٔ ناصر موفقیان، تهران، نشر نی، ۱۳۸۵.
- همو، *جامعه‌شناسی*، ترجمهٔ منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۸۶.
- ویلم، ژان پل، *جامعه‌شناسی ادیان*، ترجمهٔ عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۶.
- Giddens, Anthony, *Runaway World: lecture notes distributed in B.B.C Radio (1999)*, [On-line]: http://news.bbc.co.uk/hi/english/static/events/reith_99/default.htm.
- Idem, *Sociology* (4th ed), Cambridge, UK: Polity Press, 2001.

- Idem, *Sociology* (5th ed), Cambridge, UK: Polity Press, 2006.
- Johnstone, Ronald, *Religion and Society in Interaction: The Sociology of Religion*, Englewood Cliffs, N.J: Prentice-Hall, 1975.
- Hamilton, Malcolm, *The Sociology Of Religion*, London & New York, Routledge, 2001.
- Hunt, S., *Religion and Everyday Life*, London & New York, Routledge, 2005.